گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید جهانگیر تیموری از شهدای هوافضای سپاه در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه

انگار خانه قلبش در میان صحن‌ها و گنبدها بود

علیرضا محمدی

وقتی جنگ تحمیلی ۱۲ روزه شروع شد، شهید جهانگیر تیموری فقط یک ماه تا بازنشستگی فاصله داشت. او در مرخصی پایان دوران خدمتش بود که با شروع جنگ به میدان رزم بازگشت و به عنوان یک رزمنده باتجربه هوافضای سپاه، به مصاف دشمن صهیونیستی رفت و پس از چند روز نبرد، در اول تیر سال گذشته به شهادت رسید. شهید تیموری را باید یک مجاهد مشتاق شهادت بدانیم که عمری در کسوت پاسداری خدمت کرد و نهایتاً لباس سبز پاسداری را به پیراهن تک‌سایز شهادت پیوند داد. در گفت‌وگو با مهناز مرادی همسر شهید، مروری کوتاه به ۲۸ سال زندگی مشترک و خاطرات‌شان داشتیم و از شهیدی گفتیم که کمک و خدمت به دیگران، جزئی از خصوصیات اخلاقی‌اش بود.



چند سال با شهید تیموری زندگی مشترک داشتید؟

ما سال ۷۶ ازدواج کردیم و تا زمان شهادت ایشان در سال ۱۴۰۴، ۲۸ سال همسفر و همراه زندگی هم بودیم. آشنایی به این ترتیب بود که در یکی از روستاهای اطراف سمیرم با خانواده شهید همسایه دیوار‌به‌دیوار بودیم و خانواده‌ها از هم شناخت داشتند. همین موضوع باعث شد که ازدواج ما به شیوه سنتی شکل بگیرد. سال ۱۳۷۶ صحبت از خواستگاری مطرح شد و ۱۸ مرداد همان سال عقد کردیم. ۲۴ مردادماه هم مراسم ازدواجمان برگزار شد.

یعنی یک هفته بین عقد و ازدواج‌تان فاصله بود؟

بله. چون شناخت خانوادگی و همسایگی از قبل وجود داشت، از زمان شروع جدی صحبت‌ها بین خانواده‌ها و بعد عقد و ازدواج‌مان خیلی طول نکشید. در واقع ما فقط یک هفته عقد بودیم و بعد ازدواج کردیم.

اصالت شما به همان منطقه سمیرم برمی‌گردد؟

ما اصالتاً اهل روستای گرموک از توابع شهرستان سمیرم هستیم. بعد از ازدواج و گذشت حدود سه سال از زندگی مشترک‌مان، بنا به شرایط کاری شهید به شهرضا نقل مکان کردیم و از همان زمان تا شهادت ایشان آنجا زندگی کردیم.

شهید در چه خانواده‌ای رشد کرده بودند؟

هر دو خانواده مثل هم بودیم. از لحاظ اعتقاد و مسائل دینی و فرهنگی، در یک وضعیت قرار داشتیم. ایشان یک خانواده مذهبی و انقلابی داشتند و برادر بزرگ‌شان در زمان جنگ به جبهه رفته بودند. خود شهید متولد سال ۵۳ بود و آن زمان سنش به جبهه رفتن نمی‌رسید. از سال ۷۴ آقا جهانگیر به عضویت سپاه درآمد و دو سال بعد هم که به خواستگاری من آمد. در کل یک خانواده مذهبی و سنتی بودند و خود ایشان هم در بستر مسجد و بسیج و بعدها سپاه رشد کرده بود.

ایشان چه شروطی برای ازدواج داشتند؟

شرط خاصی نداشتند. البته روی مسئله حجاب تأکید و توجه داشتند که شکر خدا من حجابم طوری بود که نیازی به تذکر نداشت. خوشبختانه ما از نظر فکری، اعتقادی و نوع نگاه به زندگی با هم هم‌عقیده و هم‌مسیر بودیم و از این بابت هیچ اختلاف نظری بین ما وجود نداشت.

شما از سال ۱۳۷۶ تا زمان شهادت همسرتان حدود ۲۸ سال با هم زندگی کردید. اخلاق و روحیات ایشان در محیط خانه و جمع خانوادگی چطور بود؟

آقا جهانگیر انسان بسیار صبور، آرام و مودبی بودند. تمام تلاش و دغدغه‌شان در زندگی این بود که گرهی از کار مردم باز کنند و به دیگران خیر برسانند. در رفتار با نسل جوان و به‌ویژه فرزندانمان و اقوام، همیشه هدایتگر بودند؛ تشویق می‌کردند که به سمت دین، ایمان، نماز و مسجد بروند و راه درست را در زندگی پیش بگیرند تا در آینده جامعه افرادی مفید و باایمان بار بیایند. احترام فوق‌العاده زیادی هم برای والدین‌شان قائل بودند. نوع برخوردشان با پدر و مادر همراه با نهایت ادب، تواضع، قدرشناسی بود. برای جلب رضایت آنها از هیچ کاری دریغ نمی‌کرد و آنها هم با اینکه ۱۱ فرزند داشتند، خیلی به شهید تیموری وابسته بودند. با اینکه همسرم فرزند پنجم خانواده بود و قبل و بعد از ایشان فرزندان دیگری بودند، ولی رابطه والدین ایشان با شهید خیلی خاص و از روی عشق و محبت و احترام بود.

گویا پدر شهید به تازگی مرحوم شده‌اند؟

بله، مادر شهید سال ۴۰۳ به رحمت خدا رفتند و پدرشان هم روز بعد از چهلم شهید مرحوم شدند. مراسم چهلم آقای تیموری را که برگزار کردیم، روز بعد پدرشان فوت کردند. همانطور که عرض کردم خیلی علاقه و احترام بین شهید و والدینش بود. به همین خاطر پدرشوهرم، نتوانست شهادت آقا جهانگیر را تاب بیاورد و ۴۰ روز بعد به فرزند شهیدش پیوست.

حاصل ازدواج‌تان چند فرزند است؟

ما سه فرزند داریم؛ دو پسر و یک دختر. پسر اول‌مان محمدرضا متولد سال ۱۳۷۷ است. پسر دوم‌مان احمدرضا متولد سال ۱۳۸۱ و دخترمان مرضیه متولد سال ۱۳۸۶ است.

روش تربیتی شهید در خانه و شیوه برخوردشان با فرزندان‌تان چطور بود؟ روی چه نکات تربیتی بیشتر تأکید می‌کردند؟

بیشترین توجه و تأکید ایشان روی حسن خلق بود. همیشه به بچه‌ها یادآوری می‌کردند که باید با مردم با خوشرویی، انصاف و احترام رفتار کنند و خودشان هم اهل مدارا و خوش‌خلقی با مردم بودند. خصوصاً که شهید خودش به پدر و مادرش خیلی احترام می‌گذاشت و همین ادب و احترام را به فرزندان‌مان هم یاد می‌داد. همیشه سعی می‌کرد بچه‌ها را به مجالس اهل‌بیت، مساجد و فضاهای معنوی ببرد تا از کودکی با این مسیر خو بگیرند. روی ولایت‌پذیری، ارادت به مقام معظم رهبری و حرکت در خط ولایت هم حساسیت و تأکید فراوانی داشت و می‌خواست فرزندانش در این مسیر باشند. در مورد دخترمان هم روی حجابش تأکید داشت و اتفاقاً قرار بود با مرضیه به بیت رهبری بروند که جنگ شروع شد و چند روز بعدش هم آقای تیموری به شهادت رسید.

رابطه شهید تیموری با شهدا چطور بود؟ به شهید خاصی ارادت داشت؟

یک نکته خاصی در این خصوص بگویم. حدود هفتم یا هشتم خردادماه بود که شهید به خانه آمد و گفت باید به منزل شهید محمد معماریان از شهدای دوران دفاع‌مقدس برویم، اما متأسفانه آدرسی که داشتیم اشتباه بود و نتوانستیم خانه ایشان را پیدا کنیم. همسرم می‌گفت ای کاش آدرس را از خود بنیاد شهید گرفته بودیم. به هرحال همینطور ماند تا اینکه تقریباً دو هفته بعد جنگ شروع شد و دیگر نتوانستیم به خانه شهید معماریان برویم. راستش هیچ وقت متوجه نشدم که چرا ایشان می‌خواست به خانه این شهید گرانقدر برویم. شاید خوابی در این خصوص دیده بود یا مسئله دیگری بود. وقتی از او پرسیدم چرا می‌خواهی آنجا برویم، گفت چیزی نپرسم و این مسئله مثل رازی در خودشان ماند. البته همسرم به شهیدان حاج قاسم سلیمانی و سردار حاجی‌زاده هم بسیار علاقه داشت. وقتی که حاج قاسم شهید شد، انگار یکی از اعضای خانواده‌اش را از دست داده بود. آنقدر که در فراق ایشان ناراحت بود. در مورد شهید حاجی‌زاده هم که فرمانده ایشان به شمار می‌رفت، چنین احساسی داشت. همیشه می‌گفت خدا نکند برای سردار اتفاقی بیفتد. آنقدر از ایشان گفته بود که پسر کوچکم هم می‌گفت خدا نکند سردار حاجی‌زاده آسیب ببیند. با شروع جنگ ۱۲ روزه و اعلام خبر شهادت سردار حاجی‌زاده، همسرم خیلی غصه‌دار شد، اما آن روزها بیشتر در محل کارش حضور داشت و فقط یک بار به خانه آمد. در کل شهید تیموری ارادت خاصی به همه شهدا داشت. بارها همراه هم به گلزار شهدا می‌رفتیم و زیارت مزار شهدا از برنامه‌های همیشگی‌مان بود. آقا جهانگیر روز قبل از شهادتش که برای آخرین بار به خانه آمده بود، تلفنی با یکی از دوستانش حرف می‌زد و همانجا گفت که فلانی به شهادت رسیده و ای کاش همچین سعادتی شامل حال ما هم بشود. صبح روز بعد به محل کارش رفت و همان روز هم به شهادت رسید.

آخرین دیدار‌تان چه زمانی بود؟

وقتی جنگ تحمیلی ۱۲ روزه شروع شد، همسرم در مرخصی پایان دوره حضور داشت. فقط یک ماه مانده بود تا بازنشسته شود. در روستا بودیم که خبر جنگ را شنیدیم. بعد آقا جهانگیر رفت و تا دو روز قبل از شهادتش به خانه برنگشت. آن روز خواهرم و همسرش نیز خانه ما بودند. هرچه از اوضاع پرسیدیم حرفی نزد. فقط گفت ان‌شاءالله ما پیروز می‌شویم و به دشمن غلبه می‌کنیم. زمانی که شهید به خانه آمده بود، بسیار خسته و بی‌خواب بود، آنقدر رمق نداشت که حتی بتواند به راحتی صحبت کند. همانطور که قبلاً عرض کردم، یکی از همکارانش با او تماس گرفت و کمی صحبت کردند. حرف‌های‌شان با کد و رمز بود. بعد هم که صحبت از همرزم شهیدشان پیش آمد. در نهایت، صبح روز بعد (اول تیرماه) وسایلش را جمع کرد و برای همیشه رفت. آن لحظات، آخرین دیدار حضوری ما بود. همسرم همان روز اول تیرماه به شهادت رسید و روز بعدش هم خبر شهادتش را به ما دادند.

در این فاصله تماس تلفنی هم داشتید؟

نه دیگر تماسی نداشتیم. شهید که در مأموریت‌هایش گوشی‌اش را نمی‌برد و در خانه هم به ما گفته بود گوشی‌های‌تان را خاموش کنید تا مسائل امنیتی رعایت شود.

خبر شهادتش را چه کسی به اطلاع شما رساند؟

همسرم روز اول تیرماه به شهادت رسید، اما ما از موضوع خبر نداشتیم. روز بعد، دوم تیرماه، حوالی ساعت ۹ صبح منزل بودم که زنگ خانه به صدا درآمد. پشت در رفتم و دیدم یکی از همکاران شهید به همراه چند نفر دیگر از افراد سپاه آمده‌اند. در همان نگاه اول و دیدن چهره نگرانشان، دلم لرزید و متوجه شدم که برای آقای تیموری اتفاقی افتاده است. از همکارش پرسیدم آقای تیموری شهید شد؟ ایشان هم تأیید کرد و به این ترتیب خبر شهادتش را به ما دادند.

پیش آمده بود که فکر شهادت همسرتان را بکنید؟

من مدتی قبل از شهادت آقا جهانگیر به دلم برات شده بود که ایشان شهید و تشییع پیکرش هم با شکوه برگزار می‌شود. نمی‌دانم چرا این فکر به سرم افتاده بود. حتی آن را با همسرم در میان گذاشتم و گفتم که به نظرم تو شهید می‌شوی و مراسم تشییع شما شلوغ می‌شود. خصوصیات اخلاقی ایشان طوری بود که می‌دانستیم عاقبتش به شهادت ختم می‌شود. حتی خواهرم هم که با هم ارتباط و رفت‌وآمد خانوادگی زیادی داریم می‌گفت از قبل می‌دانسته آقا جهانگیر روزی شهید خواهد شد.

همانطور که گفته بودید، مراسم تشییع ایشان شلوغ بود؟

بله. جمعیت بسیار زیادی آمده بودند و مراسم باشکوه و کم‌نظیری برگزار شد. مردم حضور پرشوری داشتند؛ هم در شهرضا هم در سمیرم و هم در روستای زادگاه ایشان، سه بار به پیکر نماز خوانده شد و هر بار هم جمعیت زیادی آمده بودند.

اگر بخواهید بارزترین صفت شهید را که فکر می‌کنید باعث توفیق شهادت ایشان شد نام ببرید، به کدام ویژگی اشاره می‌کنید؟

چند صفت در ایشان بسیار درخشان بود؛ اول از همه احترام فوق‌العاده عمیق به پدر و مادر، دوم گره‌گشایی و دلسوزی همیشگی برای حل مشکلات مردم، اخلاق بسیار نیکو و صبورانه در خانه و جامعه و در نهایت پیروی خالصانه از ولایت فقیه و خط رهبری و حرکت در مسیر شهدا. همه این ویژگی‌ها در کنار هم روح ایشان را صیقل داده بود و زمینه شهادتشان را فراهم کرد.

در مورد کارهای خیر شهید بگویید، در این زمینه چه فعالیت‌هایی داشت؟

شهید هیچ وقت از کنار مشکلات دیگران بی‌تفاوت رد نمی‌شد. هر زمان می‌دید کسی در مسئله‌ای مستأصل مانده یا مشکلی برایش پیش آمده، فوراً می‌گفت خودم پیگیری و حلش می‌کنم. اگر فردی تنگنای مالی داشت، تا جایی که در توانشان بود به او کمک مالی می‌کرد. حتی گاهی اگر کسی کاری را بلد نبود یا دست‌تنها بود، به جای ملامت می‌گفت گناه دارد و نباید رهایش کرد، باید هر طور شده کارش را راه بیندازیم. همه امور خیر را در کمال گمنامی، بدون هیچ‌گونه منتی و برای رضای خدا انجام می‌داد. از بنایی گرفته تا دیگر کارهای فنی، خیلی کارها از دستش برمی‌آمد.

خاطره‌ای خاصی از این دستگیری‌ها و کارهای جهادی شهید دارید؟

یک‌بار پسرخاله شهید تعریف می‌کرد که آقا جهانگیر برای شرکت در مراسم ختمی به شیراز رفته بود. گویا آنجا یکی از اقوام شهید نیاز مالی شدیدی پیدا کرده بود. پسرخاله شهید تعریف می‌کرد، در ماشین بودیم که آقا جهانگیر دست در جیبش کرد و مقداری پول نقد درآورد و از ماشین پیاده شد. وقتی برگشت پرسیدم چه کار کردی؟ گفت فلانی نیاز مالی داشت و این پول‌ها را به نیت او در جیبم گذاشته بودم. گویا شهید از قبل به کارت آن بنده خدا مبلغی پول واریز کرده بود و قبل از رفتن به شیراز آن مقدار مبلغ نقد را به نیت ایشان برداشته و به او داده بود. این خاطره برای خود من خیلی جالب است که شهید آنطور در مورد دیگران احساس تکلیف و وظیفه می‌کرد.

سخن پایانی.

شهید جهانگیر ۳۰ سال خالصانه در سپاه خدمت و برای امنیت مردم تلاش کرد. خدا هم اجر سه دهه خدمت او را با شهادت داد و تنها یک ماه مانده به بازنشستگی آقای تیموری او را با شهادت پیش خودش برد. این شهید بزرگوار در طول زندگی پربرکتش دلش همیشه راهی زیارت بود؛ مکه، کربلا، مشهد و قم مقصدهای آشنای او بودند گویی خانه قلبش میان گنبدها و صحن‌ها بود. با هزینه شخصی خود دیگران را هم به مشهد می‌برد تا شریک ثواب شوند. در دل آرزوی بزرگ‌تری داشت و می‌خواست تعدادی را به کربلا ببرد، اما شهادت زودتر از آن سفر رسید؛ حالا او خود میهمان همیشگی آنجاست.

> **شهید هیچ وقت از کنار مشکلات دیگران بی‌تفاوت رد نمی‌شد. هر زمان می‌دید کسی در مسئله‌ای مستأصل مانده یا مشکلی برایش پیش آمده، فوراً می‌گفت خودم پیگیری و حلش می‌کنم. اگر فردی تنگنای مالی داشت تا جایی که در توانش بود به او کمک مالی می‌کرد. حتی گاهی اگر کسی کاری را بلد نبود یا دست‌تنها بود، به جای ملامت می‌گفت گناه دارد و نباید رهایش کرد**





طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۷۴۲

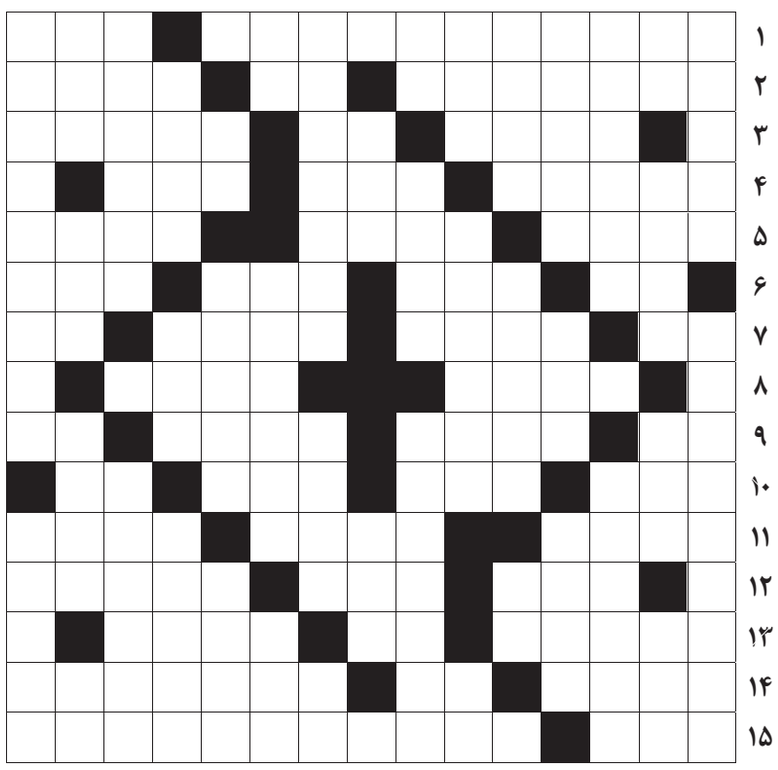
جدول

از راست به چپ

■ ۱- مقبره او از جاذبه‌های سیاحتی اردبیل است- توپ چوگان ■ ۲- کاشف هیدروژن- درخت انگور- زبانه آتش ■ ۳- نفت انگلیسی- علامت فعل استمراری- هودج ■ ۴- بهانه فلک‌زده- کاشتن بوته برنج- زبان فارسی قدیم ■ ۵- کاهو- شخانه- اسب سرکش ■ ۶- تیم فرانسوی- حیله- ژگیل- شیر ترشیده ■ ۷- تهوع- توان- جلوه- عکس پا ■ ۸- پدر حضرت ابراهیم- بددهن ■ ۹- معاون هیتلر- خواب را لذت‌بخش می‌کند- ورکاک- تلخ ■ ۱۰- کوه دست‌نیافتنی- جزیره زادگاه ناپلئون- تزویر- آفت نباتی ■ ۱۱- جانشین اسم- جوهر پرینتر- نان از شب‌مانده ■ ۱۲- پیش‌درآمد گنج- از مشتقات نفت- بندری در ساحل شبه‌جزیره کریمه ■ ۱۳- از حواریون- هرگز عرب- پسر کاوه آهنگر ■ ۱۴- نوعی اسلحه- بیماری درد مفاصل- الهه زیبایی یونان باستان ■ ۱۵- نویسنده آلمانی گرگ بیابان- کنایه از پول درآمد و سرمایه بسیار زیاد داشتن است

از بالا به پایین

■ ۱- کنایه از به هم خوردن دوستی میان دو کس- گسترش عدالت و آزادی‌های مشروع از وظایف این قوه است ■ ۲- حرف انتخاب- بیماری سگ‌سانان- از فرزندان نوح- خواهش نفسانی ■ ۳- طلبیدن- سنگ قیمتی نیشابور ■ ۴- درختی مانند کاج- آتش- زرنگی ■ ۵- سربها- مورچه- مرغ می‌رود ■ ۶- دانشگاهی در امریکا- بیان نیکی کسی در غیاب او- رودی در ایتالیا ■ ۷- با- از نخست‌وزیران هند- تیمی مطرح در لیگ برتر ایران ■ ۸- فلسفه ارسطو- پایتخت موسیقی اروپا ■ ۹- سرلشکر نیروی دریایی- ضربه‌ای در فوتبال- یک و یک ■ ۱۰- خار سردیوار- سرمای شدید- بیابان بی‌آب و علف ■ ۱۱- عدد رمزی- نوعی مرغابی- فلانی ■ ۱۲- کارمزد- دست‌افزار باغبان- از سبک‌های معماری ■ ۱۳- از گل‌های زینتی- قطعه استوانه‌ای داخل موتور خودرو ■ ۱۴- یک حرف و سه حرف- خانه- پول ترکمنستان- سلطه و نفوذ ■ ۱۵- کاشف قوانین حرکت سیارات- عنکبوت



جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

						۲		۱
			۱	۴	۹			
۴	۵							
						۳		۹
۲			۳	۱				
۳	۴		۶					
							۶	
۵					۱			۸
	۹	۸			۵		۳	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۴۱

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	د	ب	■	ش	م	ش	ی	ر	ز	ه	ر	ا	ل	و	د
۲	ا	ر	س	■	ل	م	ع	ه	■	م	گ	■	ا	ز	ن
۳	ی	گ	ا	ن	■	ع	ن	■	س	ت	■	ه	ک	ر	■
۴	ر	■	ف	ی	ن	■	ی	ر	و	■	ن	ف	ی	■	ع
۵	ه	م	■	م	و	ر	■	ت	ن	و	ی	ت	■	ر	ت
۶	ا	ت	ر	■	ش	ا	ذ	■	ی	و	ز	■	ب	ا	ب
۷	ل	■	ه	ل	ا	ک	و	خ	ا	ن	■	س	ر	غ	س
۸	م	ر	■	ا	د	■	ا	ل	ت	■	ب	ا	■	ت	ت
۹	ع	ف	ا	ف	■	گ	ل	ا	س	ن	و	س	ت	■	ا
۱۰	ا	ی	م	■	ز	ی	چ	■	ن	ی	ت	■	ک	ا	ن
۱۱	ر	ق	■	ب	ا	م	ل	ا	س	ی	ک	■	ب	■	س
۱۲	ف	■	ب	ی	ل	■	ا	د	■	ب	■	ک	ا	م	ع
۱۳	■	ک	ل	ر	■	ب	ل	■	ا	ه	■	ف	ا	ی	و
۱۴	خ	ا	ن	■	ن	ه	■	ب	ن	ج	ل	■	ر	و	د
۱۵	س	ر	گ	ذ	ش	ت	ک	ن	د	و	ه	ا	■	غ	ی